

ومرد را ازدداشتن بیش از چهار زن - در آن واحد - منع نمود... ضمناً باید گفته شود که برخی جاهای سوره چهارم قرآن، یا سوره النساء را گاه چنین تعبیر کرده اند که: قرآن وحدت زوجه را بر تعدد زوجات ترجیح داده است. (سوره نساء آیه ۱۲۹).

با این حساب، تجویز تعدد زوجات، در نظر اسلام، بنا بر مصالحی بوده است، از جمله سرپرستی یتیمان جامعه و یتیمان جنگ، و بر روی هم، با توجه به هر دو آیه (آیه ۳ و ۱۲۸ سوره نساء) - چنانکه مؤلف توجه یافته است - جواز این موضوع به صورتی دقیق محدود می شود و در موارد بسیاری منتهی. در مورد پیامبر یسار آور شدیم (توضیح ۳۸) که مسئله «مصاهره» در سیاست پیشبر اسلام دخالت اساسی داشته است و حمایت خونی قبایل به وسیله ازدواج، کمک و سنگر بوده است.

در این مقوله، دکتر گوستاو لوبسون فرانسوی را سخنی است که هم اکنون باید با دقت کافی آن را دید: وی در کتاب «تاریخ تمدن اسلام و عرب» (ص ۵۲۸ - ۵۲۹، از ترجمه فارسی) تحت این عنوان: «تأثیر اسلام در وضعیت زنان مشرق» می گوید: «اسلام به صرف قبول رسم تعدد زوجات، که از پیش در شرق شایع بوده، اکتفا نکرد، بلکه در وضعیت زنان مشرق تأثیر نمایان و رضایت بخشی بخشید. اسلام به جای اینکه از مقام زن کاسته و وی را پست و فرومایه معرفی کند - چنانکه در این عصر بدون هیچ تعلقی ورد زبان خاص و عام است - مقام زن را در جامعه بسی بالا برده، نسبت به ترقی و سعادت وی خدمات نمایانی انجام داد. مثلاً احکام وراثت قرآن که سابقاً ذکر شد، در مقابل قانون اروپا، برای زن بغایت مفید بود. و از مطالعه آن معلوم می شود که تا چه اندازه رعایت حقوق زن به عمل آمده است.

«آری، مسئله طلاق را اسلام جایز قرار داده و اختیار آن را هم به مرد واگذار نموده، ولی در عین حال، در احکام متعلقه به طلاق، اکیداً این مطلب قید شده است که با زنان مطلقه، رویه عدالت و مروت و انصاف را کاملاً باید مرعی داشت. برای کشف میزان تأثیری که اسلام در وضعیت زنان بخشیده، بهترین طریقه این است که مراجعه به قبل از اسلام نموده معلوم داریم که در آن زمان، وضع زنان چه بوده و چه - مقامی را در جامعه حایز بودند، و بعد از اسلام به چه مقامی نایل شدند. برای حل این قضیه، طریقی بهتر از احکام نواهی خود قرآن نیست...»

[۹۴]. ایجاد حرم سرا و استخدام خواجگان حرم، ابداً به اسلام مربوط نیست و چه بسا که به عنوان ثانوی - حرام باشد. بلکه این رسم را - بجز آنکه در قدرتمندان اقوام دیگر وجود داشت - خلفا، و بخصوص خلفای عباسی و دیگر سلاطین - که حساب

ایشان و حساب اسلام جدا و کاملاً از هم جداست - به وجود آورده‌اند.

[۹۴]. نکاح موقت را، اخیراً بعضی از متفکران بزرگ معاصر اروپا و جهان غرب، به‌مصلحت جامعه انسانی دانسته‌اند و آن را تجویز کرده‌اند. اصل این موضوع در اسلام، سنتی است نبوی و در زمان صحابه معمول بوده است و شیعه از آن پیروی کرده است و در بیانات ائمه «مانع شیوع زنا» معرفی شده است. پس اصل آن، در متن فقه اسلام و تجویزات بانی اسلام درج است. برخی از فقهای اهل سنت (و نه همه آنان - «الغدیر»، ج ۶/۱۲۹) با استناد به «اجتهاد» خلیفه دوم در برابر «نص»، آن را منع کرده‌اند. می‌دانیم که اجتهاد، در برابر نص نبوی، هیچ نیست. بلکه جسارت است به احکام دین و ناموس الهی و نقض است بر حکم شارع (← «النص والاجتهاد» / ۱۹۵). و از این روست که گروه بسیاری از فقهای صحابه و تابعان، مانند عمران بن حصین و جابر بن عبد الله نصاری و عبد الله بن مسعود و عبد الله بن عمر - فرزند خود خلیفه‌ای که نهی کرده است - و ابوسعید خدری و سلمة بن امیه بن خلف و زبیر بن عوام و عمرو بن حرث و ابی بن کعب و سعید بن جبیر و طاووس یمانی و صدی و مجاهد، بجز فقهای «اهل بیت» - به تعبیر ابو حیان در تفسیرش - و بجز مالک بن انس، پیشوای مالکیان، و ابن عباس - به نقل سرخسی در «المبسوط» - و گروه‌های دیگر (← «الغدیر» ج ۶/۲۲۵ و بعد - فصل «من اباح متعة النساء») بدین نهی غیر شرعی و مخالف قرآن اعتیاسی نکردند و همواره آن را مباح اعلام کردند.

اکنون آیا سزده چون پیامبر، روی در تقاب خاک فرو نهفت، حلال او را حرام کنند و حرامش را حلال (و حلال محمد حلال الی یوم القیامه ...)؟ قرآن به خود پیامبر، اجازه حلال و حرام کردن نداده است (سوره تحریم - ۶۶ - آیه ۱) تا چه رسد به هر کس. از اینجاست که این تحریم را از مطاهن خلیفه شمرده‌اند. و ابو حنیفه متعاً لحج (طواف القدوم) را که عمر نیز نهی کرده بود، جایز شمرد و به این نهی اعتیاسی نکرد (← «النقض» ۶۰۲ و بعد).

باین حساب، آیا شیعه که پاسدار جزئیات و کلیات احکام و سفارشهای پیامبرند، گناهی کرده‌اند، که نویسندگان خام یا مزدور (در گذشته مزدور در بارهای اموی و عباسی و اکنون مزدور استعمار جهانی) همواره بر آنان بتازند. مادر باره ائمه طاهرین (از جمله امام معصوم علی بن ابیطالب که افقه و اعلم بودن او در امت، جزء مسلمات است، و حدیث متواتر «انما مدینه العلم و علی بابها» ← «الغدیر»، ج ۶/۶۱ - ۸۱، درباره اوست) قائلیم که شارح و مبین احکام الهی اند، نه اینکه احکام را کم و زیاد،

پس و پیش، و حلال و حرام کنند، (له الحکم والیه ترجعون).

اکنون داز آن واقعه معلوم می شود که چرا علی «ع» در قضیه شوری، سخن عبدالرحمان بن عوف را (در مورد عمل به سنت شیخین) نپذیرفت. علاوه بر این، مگر می توانست رفتار کسانی که به شهادت تاریخ (← «الغدیر»، ج ۶ و ۷)، همواره نیازمند علم و عمل و راهنماییهای او بودند و پیوسته دچار اشتباه می شدند، و فریاد «اقلونی»^۱ و «لولا علی»^۲ و «کل الناس اقه من...»^۳ شان بلند بود، برای وی حجت باشد؟

ذیلاً باید دانست که برای نکاح موقت، از لحاظ رعایت حقوق مختلف فردی و اجتماعی طرفین، احکامی مقرر شده است. (برای تحقیق درباره این اصل فقهی ← «الغدیر» ج ۶/ ۱۹۸ تا ۲۴۰ نیز کتاب «المنعة و اثرها فی الاصلاح الاجتماعی» - دکتر توفیق الفکیکی، چاپ قاهره، و کتاب «منعه و آثار حقوقی آن» دکتر محسن شفاپی). جالب این است که نوع آنان که به «نکاح موقت» اسلام با نظر اعتراض و انتقاد می نگرند، خود در عمل، همان را مکرر و متعدد دارند نهایت نامشروع. به گفته یکی از فلاسفه: «آسیبایان در قوانین ازدواج از اروپاییان بهتر قدم برداشته اند و تعدد زوجات را امری عادی و قانونی دانسته اند. این امر در میان ما، تحت پرده الفاظ و عبارات دیگر، بیشتر مرسوم است». تاریخ فلسفه ویل دورانت، از ترجمه فارسی: ص ۳۲۰، چاپ دوم (۱۳۴۵).

«در اروپا هیچ يك از رسوم مشرق، به قسده تعدد ازواج بد معرفی نشده و درباره هیچ رسمی، این قدر نظر اروپا به خطا نرفته است... رسم تعدد ازواج ابداً مربوط به اسلام نیست، چه قبل از اسلام هم رسم مذکور در میان تمام اقوام شرقی، از یهود، ایرانی، عرب و غیره شایع بوده است. اقوامی که در شرق، قبول اسلام نمودند، از این حیث، فایده ای از اسلام حاصل نمودند» - (گوستاو لوبون ص ۵۲۳ - ۵۲۵).

۱۰۶ [۹۶]. این سخن از نظر تاریخ آداب اسلامی صحیح نیست. پیشتر در این باره اشاره ای گنشت.

۱۰۷ [۱۰۱ پانویشت]. در بیت معروف دهل خزاعی (از شاعران حماسه تشیع، در قرن

سوم) همین اصطلاح به کار رفته است:
مدارس آیات خلت من تلاوة
ومنزل وحی مقرر العرصات

دیوان دعبیل - ص ۸۹

۱۵۸ [۱۰۳]. تعبیر مؤلف، در اینجا (ص ۱۰۳) که می گوید: «اسماً رئیس انتخابی» کاملاً
بمورد است. زیرا انتخابی بودن خلیفه، فقط اسمی بود و پس، اما در خارج و رسماً
اصل انتخاب عملی نشد. و در واقع همان انتصاب بود. بر پایه تواریخ و متون، ابو بکر
به وسیله ۲ نفر (عمر و ابو عبیده جراح) خلیفه شد. عمر با تعیین و انتصاب شخصی ابو بکر
خلیفه شد، و عثمان با شورای شش نفری که عمر تعیین کرده بود و اختیار نهایی را به شمشیر
عبدالرحمن بن عوف داده بود، تعیین گشت. و این بود انتخاب! پس از آن هم که خلافت
به دست بنی امیه افتاد و اسلام و قرآن را بر طاق هشت.

مؤلف، به این حقیقت، رسیده است و آن را به عبارات گوناگون باز گفته،
از جمله در صفحه ۱۳۵ گوید: «در نزد سنیان، امام، رئیس (اسماً رئیس انتخابی) جامعه
مسلمانان...». و در صفحه ۱۵۸ گوید: «ترتیب معینی در شیوه انتخاب خلیفه نیز وجود
نداشت». بنابراین، هر خلیفه ای، بنا به اقتضای مصالح دسته ای معدود، هر طور که پیش
می آمد، تعیین و نصب می شد، نه با انتخاب و اجماع همه صحابه و اهل حل و عقد. اگر
به شرح کشمکشها و جریانات سقیفه و حتی زد و خورد و کشتاری که شد، بپردازیم، بسی
تفصیل باید («الفدیر» ج ۷ و «السقیفه» تألیف علامه محمد رضا مظفر). همین قدر
باید گفت که علی و هاشمیین و خاندان نبوت و صدها تن از فضیلتی صحابه و همه انصار
سرگرم کفن و دفن پیامبر بودند و... در مورد دیگرانی هم که بیعت کردند، این ای-
الحدید مورخ و محقق معروف چنین می گوید: «عمر و ابو عبیده و چند تن دیگر، در
حالی که جامه های صنعتی پوشیده بودند، از سقیفه درآمدند، و به رکس می رسیدند،
او را می زدند و جلو می انداختند و دستش را می کشیدند و به دست ابو بکر می مالیدند،
تا بدین سان بیعت کرده باشد، چه بخواهد چه نخواهد...» («نظرة فی شرح
نهج البلاغه» ج ۱/۱۰۳) و چون اجماعی - و حتی عدۀ قابل توجهی - در کار خلیفه
درست کردن نبوده است، متکلمان بزرگ اهل سنت، چنین می گویند:

قاضی عضدالدینی: «... در خلافت، اجماع لازم نیست، بلکه يك يادونفر هم که
بیعت کنند کافی است مثل اینکه عمر با ابو بکر بیعت کرد و عبدالرحمان عوف با عثمان،
و منتظر مردم مدینه نشدند تا چهارصد بعرد دیگر جاهل» (المواقف، ج ۳/ ۲۶۵-۲۶۷).

ماوردی: «ابوبکر، بایعت پنج نفر خلیفه شد» (الاحکام السلطانیة / ۲)
 امام الحرمین جوینی: «در خلافت اجماع لازم نیست، زیرا ابوبکر بدون
 اجماع همه خلیفه شد. و وقتی اجماع شرط نبود، عده معینی هم لزوم ندارد، بلکه يك
 نفر هم که با کسی بیعت کرد، او خلیفه می شود» (الارشاد / ۲۲۴).
 قرطبی: «اگر يك نفر هم با کسی بیعت کند، آن شخص خلیفه می شود. دلیل ما
 بیعت عمر است با ابوبکر...» (تفسیر قرطبی، ج ۱ / ۲۳۰ نیز ← الغدیر، ج ۷ / ۱۳۶)
 وشگفت است که مدعا را دلیل قرار داده اند. و از توهین به عقل اجتماع و پا گذاشتن
 بر عصمت حوادث و عزت تاریخ، ابا نورزیده اند.

باری، اگر قضیه از این قرار است، پس پیروی از انتصاب و نص و تعیین رسول
 (بر اساس وحی) اولی است، یا انتصاب و نصب افراد عادی که نوعاً کارشان در گروه
 اغراض است و از شناخت واقعیت در مورد انسانها به دور؟

و آیا تعیین پیامبر اکرم، علی را غیر قابل هضم تراست، یا تعیین عمر ابوبکر را
 و ابوبکر عمر را و شمشیر پسر عوف عثمان را؟

ضمناً برخی از روشنفکران مذهبی، که می خواهند درباره سیستم حکومت
 در اسلام بحث کنند، باید بدانند که بنا بر تصریح بزرگان اهل سنت - که سخن برخی
 از آنان در بالا نقل شد - اجماعی، حتی اجماعی محدود! در کار نبوده است، تا بتوان آن را
 پایه بحثی و استنتاجی قرار داد. بلکه سیستم حکومت در اسلام، به گونه ای دیگر است.

۱۰۹ [۱۰۴]. راجع به نظر اسلام درباره صابان و هم زرتشتیان که آنان را اهل کتاب
 می دانند یا نه، به سایر مآخذ (ملل و نحل، تفسیر، فقه) رجوع شود. در تفسیر
 «کشف الاسرار» چنین آمده است: «... و این گزیت پذیرفتن خاصه اهل کتاب را است،
 به نص قرآن... "من الذین اوتوا الکتاب حتی یعطوا الجزیه عن ید" - مجوس را
 همین حکم است که مصطفی «ع» گفت: "سوا بهم سنأهل الکتاب" - [با آنان چون
 اهل کتاب رفتار کنید]. و علی بن ایطالب «ع» را پرسیدند که جزیت از مجوس
 پذیریم؟ گفت: "آری که ایشان را کتابی بود و برداشتند و بیردند از میان ایشان".
 این دلیلی روشن است که پذیرفتن جزیت را اهل کتاب بودن شرط است، پس
 مشرکان و عبده اوئان از این حکم بیرون اند» (کشف الاسرار، ج ۱ / ۵۱۶).

۱۱۰ [۱۰۵]. دستگامهای خلافت، بخصوص اموی و عباسی - چنانکه اشاره رفت -
 از اسلام جز نام هیچ چیز نداشتند و نوع کردارشان در جهت عکس تعالیم اسلام بود.

امروز که ما می‌توانیم اسلام و تاریخ خلافت و زمامداری را به‌طور دقیق مطالعه کنیم، به این واقع پی می‌بریم. البته نباید از نظر دور داشت که مؤلف، نوع مطالب خود را از سایر مستشرقین و اسلام‌شناسان غیر مسلمان گرفته است و نظرهایی که اینان دربارهٔ این مباحث داده‌اند، یا از روی اطلاع کامل و تفکیک لازم و تبحر کافی نبوده است، یا به‌اغراض آلوده بوده و هست.

بعلاوه آنچه در داخلهٔ حوزه تعالیم تشیع، دربارهٔ مسئلهٔ زمامداری - از نظر ماهوی - وجود دارد، که متأسفانه بر کثیری از خود شیعه نیز مجهول است، به دلیل آنکه عمل بر طبق آن نیست.

۱۱۱. [۱۱۰]. در این باره در کتب کلامی بحثهایی است که باید دیده شود.

۱۱۲. [۱۱۲]. در مورد قرآن کریم، احتراماً، اصطلاح «سجع» را به کار نمی‌برند و به جای آن، کلمهٔ «فاصله» را می‌گذارند: «فواصل آیات».

۱۱۳. [۱۱۳]. بلکه در مطلق قلمرو زبان و ادبیات عرب، زیرا اعجاز قرآن ثابت شده است، و دانشمندان و ادیبای عرب غیر مسلمان نیز، بدان اعتراف کرده‌اند. - (تفسیر «تبیان» تألیف شیخ الطایفه ابو جعفر محمد بن حسن طوسی، و «کشاف» تألیف جار الله زمخشری و «اعجاز القرآن» قاضی ابوبکر باقلانی، و «الطراز» امام یحیی العلوی، و مقدمهٔ تفسیر «آلاء الرحمن» تألیف علامهٔ مجاهد شیخ محمد جواد بلاغی، و «دلائل الاعجاز» و «اسرار البلاغه» جسر جانی، و «المعجزة الخالده» تألیف علامه سید هبة الدین شهرستانی و «کشف الظنون» ج ۱، بند ۱۲۵، از چاپ ۱۳۳۵ هجری، و قصیدهٔ معروف شبلی شمیل، بدین مطلع:

انی و انک قد کفرت بدینه

هل اکفرون بمحکم الایات؟

اهمیت قرآن و مسلم بودن خصوصیات آن تا حدی است که می‌نگریم مورخی چون ویل دورانت، در تاریخ جهانی خود چنین می‌گوید: «به اتفاق آراء قرآن بهترین و نخستین کتاب نثر عربی است». تاریخ تمدن - تمدن اسلامی، کتاب چهارم، بخش دوم، ص ۳۹.

۱۱۴. [۱۱۳]. موازین و قواعد زبان عربی، تنها تحت تأثیر منظومات و اشعار جاهلیت

به وجود نیامد، بلکه خود قرآن، در تکوین و ظهور و کمال این دانش مدخلیت بسیار داشته است. این دانش، از جمله دانشهایی است که علی «ع» تأسیس کرد. امام اصول اولیه آن را به شاگرد و صحابی خود، ابوالاسود دثلی، تعلیم داد و از آنجا این علم پدید آمد. (← مقدمه شرح «نهج البلاغه» ابن ابی الحدید، چاپ محمدابوالفضل ابراهیم، ج ۱ / ۲۰، «بغیة الوعاة» سیوطی، و «تأسیس الشیعة لعلوم الاسلام» تألیف علامه سیدحسن الصدر / ۴۰ و بعد).

۱۱۵ [۱۱۴]. در این باره ← مقدمه «تفسیر صافی».

۱۱۶ [۱۱۵]. بیشتر، بر اساس مآخذ موثق تاریخ، یادآور شدیم که شیعه بر اساسی دینی، در زمان حیات پیامبر، به وجود آمد و با خط مش معین کردن خود پیامبر و نامی که از طرف پیامبر یافت، وارد کارزار زندگی در ناحیه اجتماع - دین شد - توضیحاتی ۵۱، ۶۳، ۷۰، ۷۱.

۱۱۷ [۱۱۵]. بحث در تغییر قرآن، در کتب فنی و خاصی که در این باب تألیف شده و هم در برخی از تفاسیر، مطرح گشته است. باید آنها را دید. آنچه مسلم است این است که دانشمندان شیعه، تحریف «باز یاده» را کاملاً و مصراً منکرند. چنانکه متفکر و مصلح و معلم و عالم شیعه - بلکه مطلق اسلام - و پیشوای علمی بغداد در آغاز سده پنجم هجری، یعنی شیخ مفید (محمد بن نعمان) در پاسخ این پرسش که «آیا در قرآن چیزی کم و زیاد شده؟» گفته است: «ان الذی بین الدفتین من القرآن، جمیعہ کلام الله تعالی و تزلیه، ولیس فیہ شیء من کلام البشر». یعنی: «آنچه میان دو برگه جلد قرآن قرار دارد، همش سخن خدای بزرگ است و فرو فرستاده اوست. و هیچ چیز از سخن آدمی در آن نیست.» - (← «اوائل المقالات» / ۵۵ و سفینة البحار - ذیل «قرآن». نیز - شیخ صدوق، اعتقادات - فصل «اعتقادنا فی القرآن» و - شیخ طوسی، التیان ج ۱ / ۳، و - شیخ طبرسی، مجمع البیان، مقدمه: «الفن الخامس»).

۱۱۸ [۱۱۶]. این سخن مؤلف محترم را نمی توان پذیرفت. زیرا هیچ مدرکی ندارد جز ملل و نحل شهرستانی و می دانیم که شهرستانی در ملل و نحل، مطالبی به شیعه نسبت داده است که درست نیست. علامه امینی در جلد سوم «الغدير» از صفحه ۷۷ تا ۳۳۸، تحت عنوان: «نقد و اصلاح حول الکتب و التألیف المزورة»، مطالبی را

که در این گونه کتب (ملل و نحل ابن حزم، ملل و نحل شهرستانی، الانتصار ابوالحسین خباط معتزلی، الفرق بین الفرق بغدادی، منهاج السنه ابن تیمیة حرانی، البیایة و النهایة ابن کثیر دمشقی و...) درباره شیعه آمده است، مورد رسیدگی کامل و نقد فنی مستند قرار داده است.

بر محققان و اسلام شناسان و مستشرقانی که می‌خواهند صاحب نظر صحیح باشند، فرض است که این مباحث را بخوانند. به علاوه در تفاسیر شیعه، این دو سوره نیز جزء قرآن شمرده شده و حتی در تعالیم ائمه و علمای شیعه، در باب «خواص السور» و فضل تلاوت سوره قرآن، در مورد این دو سوره نیز فواید و مطالب بسیاری ذکر شده است. (← تفسیر مجمع و ابولفتوح و صافی و...).

۱۱۹ و ۱۲۰ و ۱۲۱ [۱۱۶ - ۱۱۷]. اولاً باید دانست که مسلمانان در قرائت قرآن، هیچ گاه از متن مصوب معمولی - که صحت آن مسلم است عدول نکرده و نمی‌کنند. ثانیاً - اختلاف قرائت قراء سبعة، مسئله‌ای است فنی و مربوط است به علم قرائت و به هیچ وجه به اختلاف و عدول در متن قرآن و قرائت آن منجر نمی‌شود. (← شرح شاطیبه و جمال القراء سخاوی).

ثالثاً - بر هر عربی دان مبتدی معلوم است که تشخیص کلمات عربی - بخصوص معلوم و مجهول - چندان نیاز به اعراب‌گذاری ندارد. و حتی کسی که قواعد عربی را بداند می‌تواند، بدون اعراب، نوشته‌های عربی را صحیح بخواند. چون خود قواعد از درون ترکیبات، نقش کلمات و وزن و به اصطلاح «بنیه صرفی» آنها را روشن می‌کنند. بنا بر این عدم اعراب‌گذاری قرآن، ابدأ نمی‌تواند منشأ چنین اشتباهی باشد.

۱۲۲ [۱۱۹]. در کتب مربوط به قرآن و تاریخ آن، اسماء سوره را «توقیفی» دانسته‌اند. گویا مؤلف محترم به این بحث فنی توجه نداشته است. بهر حال به کتب این فن، از جمله: «البرهان فی علوم القرآن» و «شرح شاطیبه» و «جمال القراء - تألیف سخاوی» و «الاتقان» و «صحیح بخاری - کتاب التفسیر» و «مجمع» و «ابو الفتوح» و «تاریخ اقرآن - زنجانی» و «تاریخ القرآن - محمد طاهر بن عبدالقادر مکی» و «تاریخ قرآن - دکتر رامیار» رجوع شود.

۱۲۳ [۱۱۹]. حدود صد سال پیش از این تاریخ نیز عناوین همه سوره‌ها وجود داشته

است. ← تاریخ قرآن رامیار - فصل هفتم.

۱۲۴. [۱۲۵]. باید دانست که از روز اول، این حروف مقطعه، آیه حساب شده‌اند و نمی‌شود آیه قرآن، اضافی زید باشد، چنانکه خود مؤلف بعداً اشاره می‌کند که اگر چیزی اضافه می‌شد، اصحاب بی‌درنگ آن اضافه را رد می‌کردند. به‌علاوه اصحاب نامبرده، از قبیل مغیره و... به‌روایت قرآن و داشتن نسخه معروف نیستند. علاوه بر این، در حروف رمز، هیچ‌گاه «ال» تعریف تلفظ نمی‌شود. اضافه بر این، «پس» و «طه» طبق اسناد اسلامی، مسلم است که از القاب پیامبر است، و لحن آیات بعد، که خطاب است، همین را ایجاب می‌کند. بعد از همه اینها در آغاز سوره «قلم» چنین است: «ن والقلم...» و در آغاز سوره «ق»: «ق و القرآن...» بنا بر این اگر احتمال نداد که و هیرشفلد درست باشد، باید جمله با واو عطف شروع شده باشد و این نه تنها بلیغ نیست، بلکه بسیار رکبک، و بلکه از نظر بلاغت نادرست است. پس این احتمالی است سخت سحیف و دور از ذوق ادبی و فهم بلاغت عربی. اصولاً این مطالب، از سنخ مطالب عقلی نیست که هر کس در آن باره، سرخود، احتمالی بدهد. این مسائل نقلی است و برای شناخت درست آنها باید به‌اهل فن و تخصص و ادبای و علمای مسلمین رجوع کرد و در این باره نظر همینان که خودی هستند و مطلع، حجت است نه دیگران.

۱۲۵. [۱۲۴. پانوش ۴]. در مورد تاریخ نزول این آیه (الیوم اکملت لکم دینکم... سوره ۵، آیه ۵) حدس اسلام‌شناسان درست نیست. بلکه واقعیت تاریخی - بنا بر نقل جمع بسیاری از محققان اهل سنت - (صرف نظر از منابع شیعی) این است که آیه مذکور پس از «واقعه غدیر» نازل شده است. (← الغدیر، ج ۱ / ۲۳۰ و بعد). در مورد آخرین آیه‌ای که بر پیامبر «ص» نازل شد، برخی از مفسران آیه ۵، از سوره ۹۳ را گفته‌اند: «و لسوف یعطیک ربک فترضی» - تفاسیر دیده شود. و بنا بر روایتی از امام ابوالحسن علی بن موسی الرضا، علیه‌السلام، سوره «النصر» (سوره ۱۱۰) آخرین سوره قرآن است، در نزول. (← سفینه - ذیل «قرآن»).

۱۲۶. [۱۲۵]. در مورد «تاریخ اسلام» قرآن کریم، البته یکی از منابع است، زیرا صلها حادثه تاریخی، پس از نزول قرآن رخ داده است. اما از نظر حقوقی، در ققه اسلام،

منبع قرآن است و سنت (حدیث). سنت شامل فعل، قول و تقریر پیامبر است (از نظر اهل سنت)، و شامل فعل، قول و تقریر پیامبر و ائمه است (از نظر شیعه). در این موارد، مؤلف می‌خواهد نشان دهد که اسلام به‌مرور تکامل یافته است، و این اشتباهی واضح است. زیرا - چنانکه مطلعان خوب می‌دانند - منابع عمده فقه اسلام در خود قرآن ترمیم شده است. (← تفاسیر «آیات الاحکام»). و از همین جاست که مؤلف محترم در سطر بعد می‌گوید: «عالمان و قهیهان مسلمان، به تدریج، بر پایه قرآن...» پس این اندیشه که اصول و کلیات همه تعلیمات دینی و اخلاقی و قوانین حقوقی و فقه اسلامی بالتمام در قرآن آمده است، کاملاً صحیح است. در پیش یادآور شدیم که نوع مشرقان و اسلام‌شناسان، دچار این امر هستند: به‌صرف مطالعات شخصی در مورد اسلام - که با زمینه‌های ذهنی خاص و تطبیقات اقلیمی و عرفی انجام می‌گیرد - درست از اسلام سردر نمی‌آورند. و به عبارت دیگر، بر همه جوانب و جهات آن وقوف نمی‌یابند، حتی بسیاری از آنان - بنا بر شواهد یشماره‌ای که در دست داریم - از زبان عربی و تمایز خاص آن کاملاً مطلع نیستند، و مثلاً آیه قرآن را درست فهم نمی‌کنند و در عین حال معنایی از آن درمی‌آورند و بدان استدلال می‌کنند.

۱۳۷ [۱۲۶]. عبدالله بن عباس، از نخستین مفسران میرزاست، اما اگر بخواهیم او را «بانی علم تفسیر» بنامیم، مخالف تاریخ علم اسلامی خواهد بود. زیرا وی شاگرد مستقیم علی «ع» بوده، و علی را شیخ و استاد خود می‌خوانده است.

بنابراین، علم تفسیر نیز مانند علم نحو، الهیات، قضا و بسیاری از علوم اسلامی دیگر - چنانکه مشهور است - به وسیله امام علی بن ابیطالب وضع و پیریزی شده است. و از جمله مفسران مشهور صحابه، یکی این مسعود است (در گذشته به سال ۳۲ یا ۳۳ هـ. ق).

ابن مسعود گوید: «قرآن بر هفت حرف نازل شده است. و هر حرفی ظاهری دارد و باطنی. و علم همه اینها نزد علی است.» (← «الغدیر» ج ۳ / ۹۹). ابن عباس (در گذشته به سال ۶۸ هـ. ق) - در حدیثی مشهور از طرق اهل سنت - گوید: «... علم من از علی است. و علم من و علم همه اصحاب محمد «ص» در برابر علم علی، چون قطره‌ای است در برابر هفت دریا.» (← «الغدیر» ج ۲ / ۴۵، و مأخذ آن).

حسن بصری (در گذشته به سال ۱۱۰ هـ. ق) گوید: «آگاهی علی از اسرار قرآن چنان بود که، گویی کلید گشایش رموز اعجاز آمیز کتاب خدا را در کف او نهاده‌اند

و علم آنچه را در قرآن است و آنچه منکی بر پایه قرآن است به او داده اند.» (کتاب «علی و القرآن» - تألیف استاد محمد جواد مغنیه، دانشمند لبنانی).

جاحظ (در گذشته به سال ۲۲۵ ه. ق) ادیب و دانشمند معروف قدیم، گوید: «قه احکام و علم اسرار و تأویلات قرآن نزد علی بود.» (← «ینایع الموده» / ۱۸۲-۱۸۳، از چاپ هفتم).

عزالدين عبدالمحميد بن ابي الحديد مدائني بغدادی (در گذشته به سال ۶۵۵ ه. ق) در آغاز شرح خویش بر «نهج البلاغه» - ضمن بیانی مفصل و مستند - پیریزی علوم اسلامی را به امام علی بن ابیطالب نسبت می‌دهد و این امر را مسلم می‌داند. در آنجا درباره «تفسیر» می‌گوید: «و از جمله علوم، علم تفسیر قرآن است، که از علی آموخته شده و از او سرچشمه گرفته است. و توهرگاه به کتب تفسیر رجوع کنی صحت این سخن را درمی‌یابی، زیرا اکثر تفسیر قرآن از او و از عبدالله بن عباس است. و همشردم حال عبدالله بن عباس را می‌دانند که او ملازم و پیوسته به علی بود. او شاگرد و پرورش‌یافته دست علی بود. مردم به او گفتند: نسبت علم تو در برابر علم پسر عم (علی) چیست؟ گفت: نسبت قطره باران به اقیانوس.» (← شرح «نهج البلاغه» ج ۱/۱۹، نیز ← کتاب پیراج «تأمیس الشیعة لعلوم الاسلام» و «فتح الملک العلی، بضمحه حدیث باب مدینه العلم علی» و «خصائص امیر المؤمنین علی بن ابیطالب» و «کفایة الطالب فی مناقب علی بن ابیطالب»).

۱۲۹ و ۱۳۱]. بیشتر در این مورد اشاره ای رفت. این اظهارات از ناحیه این گونه مؤلفان دلیل دوری ایشان است از فهم مجموعی جریانهای اسلامی در نواحی مختلف آن. می‌دانیم که قه «قانون» است و قانون کلی. بنابراین، همه حوادث و رویدادها تحت کلیات احکام قرآن مندرج شده است و می‌شود. پس قرآن به صورت «جعل حکم کلی» هیچ امری را بی پاسخ نگذاشته است، چنانکه در خود قرآن بدین موضوع (و هم در احادیث نبوی و احادیث ائمه) اشاره شده است. و در طول تاریخ قه اسلام، هیچ‌گاه، فقها حکمی از خود جعل نکرده‌اند. تنها کار فیه استنباط حکم است، و حوادث و پدیده‌ها در قلمرو و مصادیق و تشخیص «موضوع» داخلند. این نکته فنی فقهی، بر مؤلف که از نظر گاه خاصی به مسائل می‌نگرد پنهان مانده است.

۱۳۰ [۱۳۱]. در مورد احادیث مجبول، تحقیقات و تألیفات مرشاری وجود دارد. از جمله، جلد پنجم «الغدیر» و خاتمه «سفر السعادة» تألیف فیروز آبادی و «اللآلی المصنوعة».

تألیف سیوطی و... (نیز - توضیح ۱۲ و ۱۳۷).

۱۳۱ [۱۳۲]. درمآخذ اسلامی، در این گونموارد، اصطلاحاتی است (از جمله «امضاء») که گویا مؤلف محترم آنها را درست تشخیص نداده است. در اینجا صحیح این است که بگوییم اگرگاه، حکمی یا سستی از دیگران در اسلام پذیرفته می شده است، پس از آن بوده که به وسیله نظام اسلامی، تعدیل و تکمیل می شده است و احیاناً نواحی ضرر و اضرار اخلاقی و اقتصادی آن مسدود می گشته است. (مانند برخی از مسائل ازدواج و بیع و...) .

۱۳۲ [۱۳۲]. در نظر شیعه، به روایت اقوال و افعال ائمه نیز حدیث گفته می شود، زیرا آنها نیز مآلاً به پیامبر - به طور مستقیم - منتهی می شود. زیرا ائمه وارث مستقیم همه علوم و ارشادات نبوی بودند، و ذره ای از مرام و تربیت و دین و دعوت او منحرف نمی شدند، برخلاف دیگران. برای همین است که شیعه پس از قرآن و سنت، هر توضیحی را درباره دین و هر ارشادی را در مقام عمل، از دیگری - جز ائمه - نمی پذیرد. برای آنکه اسلام خالص و نیامیخته، جز در نزد پیشوایان راستین و ائمه طاهربین (که شارحان احکام قرآنند) در نزد دیگری نیست.

۱۳۳ [۱۳۲]. وی در نظر علمای رجال حدیث اهل سنت، ناموثق و غیر قابل اعتماد است. (- «الغدیر» ج ۴/۱۵ و بعد).

۱۳۴ [۱۳۳]. برای تحقیق کامل در احوال این صحابی، و مقدار صحت و سقم احادیث او کتاب «ابوهریره» تألیف علامه سید عبدالحسین شرف الدین، حتماً دیده شود، نیز کتاب «شیخ المضیره».

۱۳۵ [۱۳۵]. - کتاب «احادیث عائشة ام المؤمنین»، از استاد مرتضی المسکری.

۱۳۶ [۱۳۵]. درمآخذ، کلمه «استحمام» به کار برده شده است. و معلوم است که «استحمام» در لغت عربی، نخستین معنایش، با آب شستشو کردن است، (نهایت آب گرم) نه گرما به رفتن.

۱۳۷ [۱۳۸]. این دانش را خود مسلمین به خوبی داشته‌اند و دارند. کتابهایی بسیار و کاملافی و عمیق از علمای سنی و شیعه، در مورد شناخت رجال و صحت و سقم حدیث نوشته شده است. و بر اساس همین تحقیقات است که متأخران توانسته‌اند حتی آمار احادیث مجعول را پیدا کنند. (← جلد پنجم «الغدیر» بحثهای:

الف: سلسلة الكنايين والوضايع

ب: قائمة الموضوعات والمقولات

ج: النسخ الموضوعة للكذابين

د: مشكلة الثقة والفتنات

ه: سلسلة لموضوعات على النبي الامين «ص» و... و کتابهای «الجرح والتعديل» تألیف ابن ابی حاتم رازی، و «تذکرة الموضوعات» تألیف ابوالفضل مقلسی، و «میزان الاعتدال» تألیف شمس‌الدین ذهبی، و «نصب الرایة» تألیف ابو محمد زیلعی، و «تهذیب التهذیب» تألیف ابن حجر، و «لسان المیزان» تألیف ابن حجر و... و «اضواء على السنة المحمدية» و «قواعد الحديث».)

ضمناً یاد آور می‌شود که در سخنانی که مؤلف تا پایان این فصل می‌گوید، موارد نظر هست و همه را نمی‌توان پذیرفت، نهایت در این «توضیحات» جای تحلیل و تفصیل چندانی نیست.

۱۳۸ [۱۴۲]. نمی‌دانیم مقصود مؤلف محترم چیست؟ و آیا در حقوق مفصل و مستقل و مترقی اسلام — با آن همه تفصیل و فروع — چه مقدار از موازین حقوقی دوران قدیم پادشاهی ممکن است راه یافته باشد. مؤلف برای مسئله‌ای به این اهمیت، نه مأخذی ذکر می‌کند نه نمونه‌ای.

۱۳۹ [۱۴۲] باید یاد آوری شود که در فقه شیعه که «باب اجتهاد مفتوح» است، این موضوع خود بخود منتفی است و مانع «جمود فقه و انقطاع آن از زندگی» بر سر راه نیست. گر چه فقها عملاً از این کیفیت استفاده نکرده‌اند مگر برخی از گذشتگان و یک تن از معاصران....

۱۴۰ [۱۴۳]. می‌دانیم که در فقه اهل سنت، قیاس یکی از ادله و طرق استنباط است. بنابراین تعبیر مؤلف محترم، بمورد نیست. و حکمی که به قیاس به دست می‌آید، در نظر فقهای محترم سنی و برادران اهل سنت، خود حکمی اسلامی است.

۱۴۱ [۱۴۶، پانویس]. در اینجا فقط به طور اشاره، نکته‌ای یاد آوری می‌شود. و آن این است که فقه شیعه چون نوعاً در جهت حقوق انسانی سیر می‌کند، همواره برخلاف

خواستهای متفقدان بوده و هست. چنانکه «امیر علی متفکر شیعی» هند، دریغ می‌خورد که نظریات مجتهدان مذاهب حنبلی، مجای تعالیم پیامبر را گرفته است. زیرا اینان، مانند بسیاری از اولیای کلیسای مسیح، چاکر شهریاران و مستمگران بوده‌اند. و از این رو چه بسا احکامی ساختند و تفسیرهایی بر قرآن نوشتند، که هیچ پیوندی با روح اسلام نداشت» (— «نشریه دانشکده حقوق و علوم سیاسی»، شماره ۶، تابستان ۱۳۵۰ مقاله دکتر حمید عنایت: «تجدد فکر دینی نزد اهل سنت»، ص ۵۲ و بعد) از اینجاست که می‌گوییم معارف اصیل اسلامی در این مکتب است. و از اینجاست که می‌گوییم این مکتب هنوز ناشناخته مانده است. و از اینجاست که می‌گوییم زندگی صحیح برای انسانها در این مذهب است. و از اینجاست که در همین روز و همین طلوع، با اطلاع از آنهمه مکتب، باز هم از این مکتب می‌زنیم. نیز — توضیح ۳۷.

۱۴۲ [۱۵۱]، پانوشت]. در گذشته، درباره این تعبیرات قرآن و مقاصد آنها اشاره کردیم.

۱۴۳ [۱۵۲]. در آئینده (توضیح ۲۰۲)، بر اساس مدارک اسلامی، یادآور می‌شویم که این موضوع — در شکل معقوله و مشروع آن — در صدد اسلام نیز وجود داشته است.

۱۴۴ [۱۵۲]، پانوشت]. اکنون، فقه شیعه نیز مدتهاست که در «الآزهر» تدریس می‌شود و کتب فقهی و تفاسیر و کتب حدیث شیعه در آن سامان به چاپ رسیده است و می‌رسد. و محققانی، از بلاد گوناگون اسلام، درباره حقایق و موارد شیعه، کتابها و مقالاتی منتشر کرده‌اند و می‌کنند. و این امر بدان خاطر است که اخیراً (یعنی در این صد سال اخیر، و بیشتر در این سی سال اخیر) عده‌ای از روشنفکران عزت طلب و متفکران باحماسه اقلیم اسلام، بدین نکته — کمابیش — توجه یافته‌اند که باز شناخت تشیع^۱ — از نظر دریافت حقوق انسان، و ایجاد مساوات، و بازیافت جواهر بشریت، و عمق همگرایی، و همدردی انسانی، و هماهنگی زیستی، و ایمان به انسان و ارزش انسان، و دیگر شئون شور و حماسه و تپش و فریاد و طلوع و عزت... باز شناخت اسلام است و بس، و باز گشت است به خواسته‌های اصلی پیامبر.

۱ — و تکیه بر این کلمه، برای توجه دادن اذهان و ادبیه‌هاست به موارد خاص آن، در راه سازندگی و حماسه داشتن و تقدیم خون و نهادت و نظام مسارات طلعی صیقل آن و... همسوسمگیری خاصی، در برابر برادران عزیز اهل سنت یعنی: اعضای دیگر پیکر اسلام.

- ۱۴۵ [۱۵۳]. عبارت مؤلف محترم این است: «در اسلام طبقه «روحانیان - فقها»، که عملاً در جامعه فتوای همان نقش روحانیان مسیحی را ایفا می‌کردند، پدید آمد. مجتهدان در رأس این طبقه قرار گرفته‌اند...» این سخن را دربارهٔ مطلق مجتهدان مسلمان سنی و شیعه نمی‌توان پذیرفت. و در مورد فقهای شیعه یاد آور می‌شویم که ایشان بنا بر اصلی دینی (لزوم متابعت از امام عادل) درست در جهت ضد قرار دارند. شیعه هر کس را «اولوالامر» نمی‌داند.
- آری، گاه‌گاه، برخی از فقیهان شیعه، در ادای رسالت اجتماعی خویش کوتاهی کرده‌اند و حدود رسالت‌داستین خود را یاد درست در نیافته و زمان را نشناخته‌اند، یا در عمل به آن قصور ورزیده‌اند، البته با صرف نظر کردن از کسانی که به صورت «فقیه» درآمده‌اند و تحصیلات لازمهٔ این رشته را کرده و بدین مقام رسیده‌اند، اما در حقیقت هیچ‌گاه يك «فقیه شیعی» نبوده‌اند و نیستند.
- ۱۴۶ [۱۵۴]. تعبیر صحیحی نیست، بلکه در فقه، اصولاً احکام به پنج قسم تقسیم می‌شده است.
- ۱۴۷ [۱۵۴]. بین «فرض» و «واجب» فرقی هست که در مورد «فرض‌النهی» روشن می‌شود.
- ۱۴۸ [۱۵۴]. رفتن به مسجد جزء واجبات نیست، مگر در برخی موارد. ولی از نظر لزوم عضویت در اجتماع و همدلی و بسیج... بسیار اهمیت دارد. و گاه ممکن است - به عنوان ثانوی فقهی - در مورد تشکلهای و تحزبهای اصیل، واجب شود.
- ۱۴۹ [۱۵۴]. این تعریف برای «فرض‌الکفایه» درست نیست. فرض‌الکفایه آن است که چون يك تن انجام داد کفایت کند و تکلیف، در آن مورد، از دیگران ساقط شود. در نظر مؤلف محترم دو مفهوم «فرض‌الکفایه» و «فرض‌الاستطاعة» خلط شده است.
- ۱۵۰ [۱۵۵]. این خلط نیست، بلکه خاصیت نظام حقوقی اسلام است که همه چیز را در برمی‌گیرد و در تحت «احکام خمس» قرار می‌دهد.
- ۱۵۱ [۱۵۵]. همهٔ اصول فقه سنی و شیعه یکی نیست. در کتاب و سنت، اصول یکی است،